

به شدت لازم است که نه تنها از دولت ها و سازمان های بین دولتی، بلکه از گروه های خصوصی فعال حقوق بشر، امداد و توسعه، برای درک سرنوشت حقوق بشر در دنیای مدرن فراتر رفت. به ویژه باید به شرکت های فراملی توجه کنیم، همانطور که در فصل 8 انجام دادیم. تعجب آور است که با توجه به قدرت عظیم و رو به رشد آنها در اقتصاد بین الملل و با توجه به پویایی سرمایه داری، اقدامات اتحادیه های کارگری آنها تحت نظارت دقیق تر قرار دارند. ممکن است این کشورها اعلام کنند که عملاً استانداردهای حقوق بشر را به طور رسمی اجرا می کنند. اما اینها شرکت های خصوصی هستند که اغلب تحت فشار گروه های خصوصی و جنبش ها قرار می گیرند، که می تواند تاثیر مهمی در حقیقت حقوق بشر به ویژه در محل کار داشته باشد. گاهی اوقات دولت ها ترجیحاً خواهان واسطه ها یا تسهیل کننده ها، و ایجاد شرکت هایی از طرف گروه های مدافع خصوصی سازی و اقدامات توافقی هستند که شرکت ها می پذیرند. این همان نگرانی های دولت ایالات متحده در رابطه با استانداردهای کار در صنعت پوشاک و دولت آلمان در رابطه با کار کودکان در صنعت فرش بین المللی بود.

یکی از تحولات جالب توجه در مورد حقوق بین الملل در پایان قرن بیستم پیوند میان فعالیت های دانشجویی و استانداردهای کار در بسیاری از دانشگاه ها ایابالت های شمالی دنیا بود. این ادغام منجر به افزایش فشار به ویژه در صنعت پوشاک برای پایان استفاده از کودک کار و همچنین بخش های خرده فروشی توسط زیرپروژه های خارجی آنها شد. اما پیشرفت های توسعه محدود به ان صنعت نبود، زیرا شرکت های فروش قهوه و دیگر محصولات احساس نیاز به حفاظت از نام تجاری و بازکردن خط پایین امکانات خارجی خود تحت بازرسی استانداردهای بین المللی کار داشتند. این قانون بین المللی عجیب نبود و روابط بین دولتی را ایجاد کرد که تحولات جدیدی را به وجود آورد. بلکه این جنبشی ترکیبی از گروه های مصرف کننده، اتحادیه ها، رسانه های ارتباطی، جنبش های دانشجویی، کلیساها و گروه های حامی سنتی بود که کدهای رفتاری را با بازرسی ها و گزارش های عمومی به بار آورده بود.

با این حال، Pollyannish نباید باشد. بسیاری از شرکت هایی که در زمینه استخراج منابع طبیعی فعالیت می کنند، رکوردی کاملاً متفاوت از حداقل برخی از TNC ها در صنعت پوشاک آمریکایی به دست آورده اند. و دیده شده که بسیاری از شرکت ها بیشتر علاقه مند به روابط عمومی بودند نسبت به تعهد واقعی به حقوق بشر و یا معیارهای دیگر برای کرامت انسانی.

به سوی آینده

آینده حقوق بشر بین المللی با هر ویژگی خاصی به راحتی قابل پیش بینی نیست. ممکن است با بیانیه ی نسبت داده شده به Kierkegaard فیلسوف دانمارک موافق باشیم: زندگی رو به جلو است، استنتاجی از گذشته است. یا ممکن است با بیانیه ای از واکلاو هاول، نخست وزیر جمهوری چک موافق باشد: "این زندگی غیر قابل درک بخشی از زیبایی دراماتیک و جذابیت آن است." با این وجود، یک نکته درباره حقوق بشر در روابط بین الملل روشن است. ما برای بحث و گفتگو فاقد آن نیستیم.

حقوق بشر در روابط بین المللی نهادینه شده است، اما این گفتمان بحث برانگیز خواهد بود. این امر متناقض اما درست است. بحث در مفهوم حقوق بشر ذاتی است. هنوز به تلاش فیلسوفان برای پیدا کردن منبع متافیزیکی نهایی یا مفهوم حقوق بشر نرسیده ام. بلکه به بحث های سیاست گذاران و دیگر علاقه مندان به اقدام عملی در روابط بین فردی اشاره می کنم. این گفتگو بحث و گفتگوی است که توسط هر دو لیبرال از دسته ی متفاوت که به نقش مثبت حقوق بشر و غیر لیبرال های معتقد به واقع گرایان و مارکسیست ها انجام شده است.

مناقشه های ازاد منشی

پرسش های پایدار

حتی برای آنهایی که معتقدند حقوق بشر بین المللی همتراز با نکات درست وضع شده است هیچ پاسخ روشن و ثابت و غیر علمی برای مجموعه ی سوالات وجود ندارد. چه چیزی شایستگی جهانی انسان را تعریف می کند؟ حقوق بشر اخلاقی صحیح چیست به این معنا که شأن آن چیست؟ کدام یک واقعا اساسی هستند و کدام یک اختیاری؟ کدامیک از اینها به حدی بنیادین است که حتی در شرایط جنگی و سایر شرایط تهدید امنیت ملی یا زندگی عمومی و در نتیجه بخشی از حقوق بین الملل در قانون بین الملل وضع میشوند که کاملاً غیر قابل نقض میباشند (قوانین حقوقی که در هیچ قاعده و یا مقررات متضادی مجاز نیست)؟ چه جنایاتی بسیار فجیع است که مفهوم صلاحیت جهانی به آنها مربوط می شود؟ هنگامی که حقوق اخلاقی به حقوق قانونی تبدیل می شود، و هنگامی که در میان حقوق قانونی تعارض وجود دارد، چه کسی درگیری ها را حل و فصل می کند، و بر چه اساسی این کار را انجام میدهد.

اصول سنتی

اگر ما بر اصول خاصی که گفته می شود اصل حقوق بشر در حقوق بین الملل معاصر که از لیبرالیسم حاصل می شود، تمرکز کنیم، هنوز نمیتوانیم مانع از بحث شویم، در صورت تمایل، اصلی را که در فصل 2 مورد بحث و بررسی قرار دادیم و در ماده 1 از میثاق

بین المللی 2 حقوق بشر در مورد حقوق جمعی نظریه خود مختاری افراد قرار داشت را مرور کنید. چطور می توانیم مردم با چنین حقوقی تعریف کنیم - کوزووها، کبککونز، باسکها، ایوبو، کرد، اسلواکی، چینی، اوستیان؟ چه کسی مجاز است در مورد چنین مسائلی تعریف ارائه کند. اگر بتوانیم چنین افرادی را تعریف کنیم، چه شکل یا فرم میتواند تعیین کننده خودکامگی باشد؟ و چرا در روابط بین المللی معاصر شرایطی وجود دارد که نمیتوان قوانین معتبر را تحت این اصل کلی قرار داد تا اینکه در غلبه بر خود مختاری مفید باشند؟ چرا شواهد چنان غریب است که اکثر این اختلافات توسط سیاست و اغلب بر مبنای قدرت اجباری ابراز می شود، نه بر اساس قوانین حقوقی در مورد حقوق جمعی؟

حتی اگر اصل آزادی از شکنجه را به طور گسترده ای مورد استفاده قرار دهیم، نمی توانیم از بحث و جدل اجتناب کنیم. مثلا نمونه کلاسیک شامل زندانی فرضی است که از حمله ای هسته ای آگاهی دارد. آیا رعایت اصل عدم شکنجه اخلاقی است در صورتی که از رسیدن مرگ و یا آسیب جدی و بیماری به میلیون ها نفر جلوگیری شود؟ همانطور که در فصل 6 به طور خاص اشاره کردیم، ایالات متحده از سال 2002 تعدادی بازجویی های سرکوب گرانه را بازداشتگاه های نظامی مورد استفاده قرار داد یک سیستم بازداشت محرمانه ای که احتمالا در آن بازجویی متقابلی عادی بود (چرا که هنوز آن را مخفی نگه می دارد) و افراد را به کشورهای دیگر تحویل دادند و بد رفتاری و حتی شکنجه به طور گسترده ای متداول شناخته شدند. آیا همه اینها برای امنیت خاک آمریکا ضروری بود؟ آیا اطلاعات مشابه با شیوه های انسانی بیشتری استخراج شده است؟ اگر فردی "هوش عملی" را به دست آورد، اما در فرآیند متداول در یک فرآیند سوء استفاده گسترده ای قرار گیرد که باعث ایجاد بیشتر "تروریست ها" به دلیل خشم آنها شود چگونه او باید وضعیت کلی امنیتی را ارزیابی کند چگونه باید تجربه کشورهای دیگر همانند فرانسه در جنگ الجزایر، بریتانیا در شمال ایرلند و اسرائیل 1967 و 1999 در اجرای بد رفتاری و شکنجه را مورد ارزیابی قرار داد؟

حتی اگر اصل مشترکی را به طور گسترده در مورد حق آزادی مذهبی به کار ببریم، ما نمی توانیم از بحث و جدال جلوگیری کنیم. حتی کشورهای این اصل را به رسمیت می شناسند (و بنابراین من برای لحظه هایماناقتشه های متفاوتی در مورد عربستان سعودی و سایر دولت ها که اصل اساسی را رد می کنند رادر نظر گرفتیم) دین چیست؟ دولت ایالات متحده می گوید که سنتولوژی یک دین است، در حالی که دولت آلمان می گوید این یک فرقه خطرناک و شاید نئو فاشیستی است. آیا برخی از بومیان آمریکایی در زندان حق استفاده از ماری جوانا را به عنوان بخشی از اقدامات مذهبی احتمالی خود دارند؟ آیا اعتقاد مذهبی پایه محکمی برای امتناع از خدمت در ارتش است؟ آیا آزادی مذهبی باید به حقوق اساسی آنها در حله اول اولویت ا یابد، همانطور که در یک کنگره تحت کنترل جمهوری خواهان دهه 1990 دادخواهی شد ، و موضوعی از نگرانی خاص آمریکا ایجاد شود ؟ یا باید آزادی مذهبی به عنوان یکی از حقوق محسوب شود و سزاوار اولویت اتوماتیک نسبت به حقوق دیگر باشد - به عنوان مثال، آزادی از شکنجه - در سیاست خارجی دولت باشد؟ این دومین جایگاه مدیریت کلینتون بود، هاگرچه همانطور که اشاره شد، با ایجاد یک دفتر ویژه در وزارت امور خارجه برای مقابله با آزادی مذهبی، به فشارهای کنگره باید پاسخ داده شود.

دعوی های جدید

مطمعنا اگر درخواست ها برای اقرارنامه های جدید را مشاهده کنیم ، 3 نسل از حقوق بشر در روابط بین المللی ، واقعیت ادامه ی بحث و گفتگو را نمی توانیم بپذیریم. آیا باید یک اصل از حق انسانی در یک محیط امن تشخیص داده شود؟ اگر چنین باشد، شمارش قوانین خاص تحت این اصل، در مقایسه با تکرار حقوق مدنی شناخته شده در مورد آزادی اطلاعات، گفتار، اجتماع و عدم تبعیض، چیزی جدید ارائه شود ؟ از سوی دیگر توجه بیش از حد به خطرات جامعه به واسطه ی اصلاح هنجارها به عنوان هنجارهای حقوق بشر حتی در قیمت برخی حشوها عاقلانه نیست؟ سپس با توجه به این که بسیاری از ایالت های شمالی در حال حاضر مقررات قانونی گسترده ای برای حفاظت از محیط زیست دارند، چرا اعمال مفهوم حقوق بشر به قانون محیط زیست ضروری است ؟ آیا ما در حال افزایش ادعاهای حقوق بشر نیستیم؟ آیا ما نیازی به یک مهلت قانونی برای ادعاهای جدید در باره حقوق بشر نداریم، شاید تا زمانی که حقوقها شناخته شده ، بتواند بهتر اعمال شود؟

فرآیند الویت ها

همانطور که باید روشن باشد، لیبرالهای کلاسیک و عملگرا همواره در مورد چگونگی توجه مستقیم به حقوق بشر موافق نیستند، تاکید بیشتر برای دستیابی نمیکنند ، و به اسانی به اولویتها ی مورد نظر را برای ایجاد هدف نمیردازند. لیبرال کلاسیک اعتقاد زیادی به تاکید مداوم بر قانون، عدالت کیفری و سایر مجازاتها برای نقض قانون دارد. نئولیبرال از راه های زیادی در جهت پیشرفت کرامت انسانی و عدالت اجتماعی بحث میکند که توجه به حقوق قانونی، قضاوت و تحریم ها از آن موارد میباشد.

به عنوان یک لیبرال عملگرا، هیچ جایگزینی برای ارزیابی مورد در مورد از زمانی برای تاکید بر قانون و قضاوت در مورد حقوق بشر، قانون سخت نمیبینم ، و زمانی که اولویت ارزش های دیگر لیبرال را از طریق دیپلماسی انتخاب می کنند به عنوان مثال من اعتقاد دارم که پیگیری توافق نامه دیتون در سال 1995 برای افزایش صلح در بوسنی صحیح بود، حتی اگر در آن زمان به منظور

متمم کردن و دستگیری اسلوبودان میلو سویچ برای حمایت و تشویق اش از اعمال شنیع باشد. افرادی که در آن منطقه از افزایش صلح، از بین رفتن خشونت ها و تلاش برای ایجاد دموکراسی های لیبرال در منطقه. سود میبردند معتقد کم شدن دستگیری متهمان در بالکان درست بود، تا اینکه ایالات متحده و دیگر کشورهای غربی متحمل تلفاتی در سال 1993 در سومالی شدند، که موجب تضعیف سایر مشاغل مورد نیاز بین المللی مانند رواندا در سال 1994 شد.

معتقدم تاکید بر حقیقت به جای پیگیری جرایم در مکانهایی همانند السالوادور و جنوب افریقا، علی رغم نقض گسترده حقوق بشر تحت حکومت نظامی در سن سالوادور و تحت نظام آپارتاید در پرتوریا درست میباشد. مصلحه بلندمدت ملی و دموکراسی لیبرال پایدار در این دو کشور در حال پیشرفت می باشد در حالی که پیگیری عدالت کیفری ممکن است خصومت های شدید بین جوامع اصلی را از بین ببرد. از سوی دیگر، فکر می کنم ایده خوبی برای تلاش در جهت نگداری آگوستو پینوشه میباشد که به طور قانونی برای جنایات علیه بشریت، از جمله شکنجه و ناپدید شدن، قابل توجه میباشد زمانی که او شیلی را تصویب کرد. استخراج او از بریتانیا و پیگرد قانونی در اسپانیا، دیگران را در مورد نقض حقوق بشر محتاط تر می کند.

معتقدم که با توجه به مشکلات نخبگان چینی با ثبات ملی در پرتو تاریخ مبهم ملی و از بین بردن دقیق تر اتحاد شوروی در طول اصلاحات سیاسی گورباچف، رویکرد بلندمدت و روش دیپلماتیک در زمینه بهبود حقوق بشر در چین صحیح میباشد. معتقدم که باید از قوانین بین المللی حقوق بشر به عنوان راهنمای دیپلماتیک و هدفی برای تغییر تدریجی چین استفاده کنیم. اما معتقدم که در غیاب قتل عام دیگری که در میدان تیانانمن در سال 1989 یا برخی نقض حقوق بشری قابل مقایسه از حقوق بشر تعامل سازنده، جهت گیری کلی درستی است.

هیچ کدام از این موقعیت های سیاسی به عنوان حقیقت قانونی ارائه نشده است. بسیاری از آنها به تکامل رویدادهای آینده بستگی دارد که قابل تشخیص نیستند. همه ی آنها به عنوان نمونه هایی از انتخاب های سیاسی ارائه می شوند که ممکن است لیبرال عملگرا ساخته باشد، که بر پایه تعهد لیبرال به رفاه افراد در طول زمان، صرف نظر از ملیت یا جنسیت و یا ویژگی های دیگر می باشد، و گاهی اوقات از تاکید بر عدالت کیفری و سایر اشکال مجازات در آینده نزدیک امتناع میکند.

رویکرد لیبرال عملگرا تا مقدار زیادی انعطاف پذیری را مجاز میداند و مقدار مشخصی از تضاد را تضمین میکند. عملگرای لیبرال ممکن است از یک عدالت کیفری برای نقض حقوق بشر در یک موقعیت حمایت کند برای مثال اسپانیا در مورد شیلی، اما در مورد دیگری، مانند کامبوج در مورد خمر روژ، اینطور نیست. لیبرال عملگرا ممکن است تحریم های عمده ای را که اغلب برای نقض حقوق بشر ضروری چین را در نظر بگیرد، اما آنها را در برخورد با عراق و یا افغانستان، یا برمه یا یوگسلاوی مفید بداند.

حقیقتا در حال نظارت بر چه چیزی هستیم حتی در میان لیبرال ها، بحث در مورد گزینه سیاسی امکان پذیر میباشد.

دیدگاه زنانه

حتی اغلب فمینیست های رادیکال، در تحلیل های اخیر، قانون بین المللی حقوق بشر را رد نمی کنند و در نتیجه دیدگاه های فمینیستی را به عنوان بخشی از لیبرالیسم، با وجود تفاوت های بزرگی در میان افکار عمومی فمینیستی، فهرست می کنم. در حال حاضر اغلب نقد های فمینیستی در مورد حقوق بشر حقیقتا لیبرالیسم جنسیتی یا لیبرالیسم عملگرا است.

نقد سنتی فمینیستی حقوق بشر تاکید دارد که این هنجارها، که در فرآیند قانونی تحت سلطه مردان قرار می گیرند، بیشتر بر روی عموم، نسبت به حوزه خصوصی تمرکز می کنند. عرصه عمومی، جهان مردانه است، در حالی که زنان در خانه به عنوان جسم جنسی، مادر، کارگران خانگی بدون حقوق، و غیره محدود شده اند. بنابراین گفته شده است که حقوق بشر بین المللی به اندازه کافی با سوء استفاده های خانگی و ستم بر زنان برخورد نمی کند. علی رغم نقش فعال برخی از زنان در تهیه پیش نویس اعلامیه جهانی حقوق بشر، ظاهرا به نظر می رسد که حقوق بشر بین المللی موجب آسیب رسی زنان می باشد. همانطور که در فصل 3 آمده است.

یک نقد فمینیستی نیمی از لایحه حقوق بین الملل را امروزه مطرح می کند، ترجیح دارد بر ارزش های ظاهرا فمینیستی مانند مراقبت و مسئولیت تاکید کند. در اینجا این استدلال وجود دارد که رویکردی مبتنی بر حقوق تنها می تواند منجر به حقوق مدنی منفی و تنوع سیاسی شود، اگر کسی بخواهد از غذا، لباس، سرپناه و غذای مناسب و مراقبت های بهداشتی آنها فراتر رود، نیاز به مراعات کردارشناسی فمینیستی دارد که بر حقوق تاکید ندارد اما بر توجه اخلاقی، اعتماد و احترام تاکید می کند.

بخشی از قوانین بین المللی حقوق بشر برای پاسخ به اولین نقد بررسی می شود. در حال حاضر قوانین بین المللی و به ویژه قانون پناهندگان تطبیقی تصریح میکند که سوءاستفاده های خصوصی می تواند آزار و انیت را ایجاد کند و زنان مورد آزار قرار گرفته می توانند یک گروه اجتماعی را تحت آزار و اذیت قرار دهند. بنابراین یک زن که از یک مرز بین المللی عبور می کند تا از رفتارهای انسانی جنسی زنانه فرار کند و یا ترس خوب به وجود آمده از چنین رفتاری، به ویژه هنگامی که دولت محلی از حمایت های لازم

برخوردار نیست، باید پناهندگی ارائه شود و به وضعیتی قبلی برگردانده نشود. کانادا و ایالات متحده در حال خواندن این تفسیر جدید در قانون پناهندگی هستند و تحت دستورالعمل‌های توصیه شده توسط دفتر کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل متحد عمل می‌کنند.

در مورد انتقاد دوم، باید تکرار شود که گفت‌وگوهای اخلاقی مربوط به روابط بین فردی را در بر نمی‌گیرد. بدون تردید اخلاق مراقبت و مسئولیت جایگاه خود را دارد. این که آیا چنین اخلاقی در روابط بین الملل به ویژه برای زنان می‌باشد یا خیر، و آیا می‌توان آن را مشخص کرد و تشویق کرد تا بر گفت‌وگوهای اخلاقی بشر تأثیر بیشتری داشته باشد سوالات جالبی است. بدیهی است که یک رویکرد حقوقی باید به حقوق منفی محدود شود و به حد کافی نمیتواند به سطوح پایین برای تغذیه، لباس، پناهگاه و مراقبت‌های بهداشتی منجر شود.

دومین نقد فمینیستی همزمان بود با برخی استدلال‌های عملی عملگرایانه در مورد ماهیت حداقل تکمیل حقوق قانونی با عملی که بر مبنای حقوق نبود، اما هنوز هم به رفاه افراد منجر می‌شود. یک بار دیگر ما متوجه می‌شویم که بسیاری از نقد‌های فمینیستی حقوق بشر، نوعی لیبرالیسم را نشان می‌دهند که اکثراً لیبرالیسم عمل‌گرایی جنسی است. چه بسا تجدیدنظری به منظور بررسی مشکلات خاص بزرگ‌منشی و عدالت مربوط به زنان، نیاز به مفهوم حقوق بشر دارد اما ممکن است همچنین نیازمند گذری فراتر از حقوق برنامه‌های غیر قانونی یا حقوقی باشد که در مرکز قضاوت قرار نگرفته‌اند.

با این حال، یک دلیل برای حقوق قانونی، قابلیت اطمینان است و کارایی اندیشیدن به لحاظ حقوقی دارد که مقامات دولتی باید به آن احترام بگذارند. به همین دلیل هنری دونانت و سپس ICRC با مفهوم خیرخواهانه نسبت به کسانی که در جنگ زخمی شده‌اند، شروع به کار کردند اما به سرعت به تلاش برای ارائه خدمات پزشکی به زخمیان قانونی در قوانین بین‌المللی تبدیل شدند.